

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نیت



نیت

مؤلف: سید محمد ضیاء آبادی

ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزهراء (ع)

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۰

شمارگان: نسخه

قیمت: تومان

شابک:

چاپخانه: گیتی

نشانی: تهران- کارگر جنوبی- چهارراه لشکر - خیابان شهید معیری

کوچه ارجمند- پلاک ۴

تلفن: ۰۵۳۸۰۵۳۴

دورنگار: ۰۵۳۸۴۷۹۰



چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی با کسب مجوز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء (ع) بلامانع است.

(۱) در هر نوبت چاپ تعداد ۱۰ نسخه به نشانی انتشارات بنیاد خیریه الزهراء (ع) ارسال شود.

(۲) هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه دفتر امور فرهنگی می‌باشد.

(۳) مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.

(۴) قیمت متناسب با پشت جلد لحاظ گردد.

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۷	مقدمه ناشر.....
۱۰	معنای بهتر بودن نیت مؤمن از عملش.....
۱۳	اعطای پاداش به نیت مؤمن.....
۱۴	نیت یعنی قصد واقعی.....
۱۶	دلیل بهتر بودن نیت مؤمن از عملش.....
۱۸	چگونگی تقویت صفات روحی.....
۲۰	اشتباه بزرگ اهل تصوّف.....
۲۲	رابطه ایمان و عمل.....
۲۳	تقویت نیت به وسیله عمل با توجّه.....
۲۳	حضور قلب در اعمال عبادی، ملاک سعادت.....
۲۶	تسلیم روحی حضرت ابراهیم علیه السلام
۲۸	ارزش فوق العاده نیت.....
۲۹	قبولی عمل فقط با نیت الهی.....
۳۲	رضوان خدا، بهای انسان.....
۳۲	گشته در راه الاغ.....
۳۳	مهاجر اُمّ قیس.....
۳۴	ارزش گذاری انسان با نیتش.....
۳۷	دقت بزرگان در نیت.....
۳۷	تعهد کاری مقدّم بر عمل مستحبی.....
۴۱	ارزنده نبودن عمل خوب کافر.....

۴۳.....	باور، قصد، حرکت و وصول به هدف
۴۵.....	ایمان و اعتقاد موجب رفعت عمل
۴۶.....	تخفیف در عذاب کافر
۵۱.....	راز عظمت و جلالت شهدای کربلا
۵۵.....	نیت ظالمانه‌ی سلطان، موجب سلب نعمت

مقدمه ناشر

بحث نیت از مباحث اساسی در مکتب اسلام است به طوری که در روایات بسیاری نیت به عنوان اساس عمل ذکر شده و معیار ارزشیابی و نیکی و زشتی عمل، نیت فاعل دانسته شده است و چه بسا نیتی که از عمل کردن سودمندتر باشد. از روایاتی که در این باب وارد شده استفاده می‌گردد که بر اثر نیت فاسد بلا واقع می‌شود و برکت از زندگی برداشته می‌شود و هر کس آنچه را نیت کرده نصیبش می‌گردد به تعبیر دیگر عطا و بخشش از جانب خداوند به اندازه نیت است اگرچه میسر نشود که به مرحله عمل درآید. و بالاخره مردم در روز قیامت طبق نیت باطنی و ملکات درونی خود محشور می‌شوند.

این جزوه، پیاده شده یکی از سخنرانی‌های مرحوم آیت الله سید محمد ضیاء آبادی رحمۃ اللہ علیہ می‌باشد که در سال ۱۳۵۴ شمسی تحت عنوان نیت داشته‌اند که آن را در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهیم. امیدواریم خوانندگان محترم بهره لازم را از آن ببرند و مورد قبول حضرت ولی عصر ارواحنا فداه قرار گیرد.

مِنَ اللّٰهِ التَّوْفِیْقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه‌ی الزّهراء علیها السلام

۰۲۱-۵۵۳۸۴۷۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ»

❁ نیت انسانِ مؤمن در کارهایش، بهتر از
عملِ اوست و نیتِ کافر بدتر از عملِ اوست.

کلینی، کافی، جلد ۲، صفحه ۴۸.

معنای بهتر بودن نیتِ مؤمن از عملش

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث مشهوری فرمودند:

« نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرُّ مِنْ عَمَلِهِ »^۱

نیتِ انسانِ مؤمن در کارهایش، بهتر از عملِ اوست و
نیتِ کافر بدتر از عملِ اوست.

اما معنا و مقصود از بهتر بودن چیست؟ مقصود،
أَحْسَنُ الوجوه بودن است، یعنی انسانِ مؤمن چون ایمان
به خدا و آخرت دارد همیشه نیتش این است که کاری را
که انجام می‌دهد به بهترین وجه انجام دهد اما وقتی
وارد مرحله عمل می‌شود موفق نمی‌شود که کار را آن‌طور که
خواسته بود انجام دهد. فرض بفرمایید که انسان دوست
دارد در شب قدر به مسجد برود و چند ساعت بیدار بماند،
دلش می‌خواهد حضور قلب داشته باشد و دعا را با نشاط
بخواند و با حال خوب، قرآن تلاوت کرده و قرآن بر سر
بگیرد و نشاط و حال عبادت داشته باشد. واقعاً قصدش

۱- کلینی، کافی، جلد ۲، صفحه ۴۸.

این است و با این قصد می‌رود، اما وقتی وارد مسجد می‌شود کسالتی بر او عارض می‌شود و او را چُرت می‌گیرد و خوابش می‌برد. بنابراین، آن‌طور که دلش می‌خواهد نمی‌شود، این شخص نیتش بهتر از عملش شده است، برای این‌که عملش توأم شده با چُرت و کسالت و مانند این‌ها، اما نیتش این نبود و آن عملی که در نظر داشت و تصمیم گرفته بود انجام دهد، عمل بدون چُرت و کسالت و عمل با حضور قلب بود. نیتش این بود اما در مرحله عمل نتوانست آنچه را که در نیت داشت پیاده کند. این شخص نیتش بهتر از عملش است، آن‌که «مَنویش»^۱ بود بهتر شده از «مَادِیُّ بِه»^۲ یعنی آن عملی را که آورده آلودگی پیدا کرده اما مَنویش صاف تر و خالص تر بود.

این روایت را همچنین می‌توانیم به معنای احسن بودن، یا به معنای اَدَوَم بودن در نظر بگیریم یعنی انسان مؤمن نیتش این است که دائماً در حال عبودیت و بندگی باشد و مدّت طولانی در حال عبادت باشد ولی در مرحله عمل نمی‌شود و نمی‌تواند آن‌طور که دلش می‌خواهد عمل کند، مثلاً آن عبادت چند ساعتی کوتاه انجام می‌شود و در

۱- مَنوئ: اسم مفعول از نیت است، یعنی آنچه مورد نیت واقع شده.

۲- مَادِیُّ بِه یعنی آن عملی که انجام داده است. مَادِی، اسم مفعول از مصدر ادا است و سه حرف اصلیش «ا د ی» می‌باشد.

زمان کمتری واقع می شود. مثلاً فرض بفرمایید کسی هدفش این است که اگر خدا به من مال و ثروتی بدهد تمام اموالم را، یا مثلاً نود درصد آن را در راه خدا انفاق می کنم، آن هم انفاق با اخلاص، هدفش این است. اتّفاقاً خدا به او مال و ثروتی می دهد ولی در مقام عمل، مقداری بُخل در او پیدا می شود، یعنی دلش نمی آید نود درصد مالش را بدهد. او انفاق می کند اما نه آن طوری که نیت کرده بود، مثلاً چهل درصد یا پنجاه درصد می دهد و آنچه را که در نظر داشت نمی دهد و در مقام اعطاء کردن هم قدری آلودگی به ریا پیدا می کند، در حالی که نیت داشت نود درصد مالش را بدهد و با اخلاص هم بدهد، اما وقتی که زمان عمل رسید، موّفّق نمی شود به آن مقدار و با آن خلوص نیت پیردازد.

این دومین معنایی است که برای این روایت بیان کرده اند که علاوه بر آن، وجوه مختلف دیگری نیز برای آن ذکر شده، اما شاید این دو وجهی که عرض شد یعنی احسن بودن و اَدوم بودن، بهتر از سایر وجوه باشد. بنابراین:

«نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»

یعنی احسنُ مِنْ عَمَلِهِ وَاَدومُ مِنْ عَمَلِهِ، یعنی نیت مؤمن نسبت به عمل او دوام بیشتری دارد و همچنین نیت

مؤمن بهتر از عمل اوست زیرا در مقام عمل آن طور که مؤمن در نظر دارد واقع نمی شود.

اعطای پاداش به نیت مؤمن

روایتی از امام باقر علیه السلام داریم که به همین معنا تعبیر شده، حضرت می فرماید:

« نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يَدْرِكُهُ »^۱

نیت مؤمن از عملش بهتر است زیرا او نیت کار خیری را می کند ولی موفق به انجام آن نمی گردد.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

« إِنَّ الْعَبْدَ لَيَنْوِي مِنْ نَهَارِهِ أَنْ يُصَلِّيَ بِاللَّيْلِ فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ فَيَنَامُ فَيُثَبِّتُ اللَّهُ لَهُ صَلَاتَهُ وَيَكْتُبُ نَفْسَهُ تَسْبِيحًا وَيَجْعَلُ نَوْمَهُ عَلَيْهِ صَدَقَةً »^۲

بنده در روز نیت می کند که در شب نماز نافله بخواند ولی خواب بر او غلبه می کند و به خواب می رود، خداوند نمازش را برای او ثبت می کند و نفسش را تسبیح و خوابش را صدقه به حساب می آورد.

۱ - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۹۰.

۲ - علل الشرائع، جلد ۲، صفحه ۵۲۴.

چه بسا انسانی در روز نیتش این است که إن شاء الله هنگام شب مشغول عبادت و تهجد و نافله می‌شوم و در عبادت مثلاً شَقَّ الْقَمَرِ می‌کنم ولی شب که شد، چُرت می‌زند و خوابش می‌گیرد و می‌خوابد و صبح از خواب بیدار می‌شود، با اینکه نیت داشت نماز شب بخواند و چند ساعتی بیدار بماند ولی «فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ»؛ خواب بر چشمش غالب می‌شود و خوابش می‌گیرد و صبح بیدار می‌شود، این شخص نیتش خوب است و خداوند همان نماز را در نامه عملش می‌نویسد، حَتَّى نَفْسُش را در خواب، برایش تسبیح می‌نویسد و خوابش را صدقه محسوب می‌کند.

این آدم نیتش از عملش بهتر شده برای این که اگر عمل را انجام می‌داد فقط این چند رکعت را می‌نوشتند اما الآن علاوه بر این که این چند رکعت را در نامه عملش نوشتند، نَفْسُش را تسبیح و خوابش را هم صدقه نوشتند، این بود که نیتش از عملش بهتر شد.

نیت یعنی قصد واقعی

البته معنای روایت این نیست که انسان فقط نیت کند و بعد بخوابد، در این صورت که برای آدم چیزی نمی‌نویسند، منظور این است که واقعاً می‌خواست نماز

شب بخواند نه این که بخواند کلاه سرکسی بگذارد، واقعاً مقصودش این بود که شب بیدار باشد و نماز شب بخواند، ولی به طور اتفاقی خواب براو غالب شد، نه این که عمداً این کار را کرد، صبح هم که بیدار شد ناراحت و متأثر شد که چرا این طور شد، من تصمیم داشتم بیدار باشم، چرا خوابم برد؟ در این مورد است که ثواب به اضعاف^۱ نوشته می شود و الا آدمی که نیت می کند بعد عمداً می خوابد ثوابی ندارد.

مثلاً شخصی که نیت اقامت در مسافرت می کند و نمی خواهد ده روز بماند می گوید: من نیت کردم ده روز بمانم ولی نمی خواهد ده روز بماند، این شخص خیال می کند با نیت درست می شود در حالی که اقامت واقعی در سفر یعنی تصمیمش این است که ده روز یا بیشتر بماند.

اینجا هم که نیت کرده یعنی واقعاً تصمیمش برای این بوده که نماز شب بخواند اما موفق نشده. در این صورت برای این شخص همان عبادتی که در نظر داشت نوشته می شود و نفْسش هم تسبیح نوشته می شود و خوابش هم صدقه است.

دلیل بهتر بودن نیت مؤمن از عملش

با توجه به مطالبی که گفته شد این سؤال پیش می‌آید که چرا نیت مؤمن از عمل او بهتر است؟ در پاسخ می‌فرمایند: چون نسبت عمل به نیت، مثل نسبت غذاست به حیات و زندگی. انسان غذا می‌خورد برای این‌که زنده بماند و حیاتش محفوظ بماند.^۱ آیا غذا بهتر است یا حیات؟ قطعاً حیات بهتر است و غذا مقدمه حیات است، انسان از این جهت غذا می‌خورد که زنده بماند، اینجا در بحث ما، عمل برای این است که نیت را تقویت کند یعنی هدف دین مقدس این است که جان انسان و روح او یک روح الهی بشود یعنی روحی بشود که همیشه گرایش به خدا داشته باشد، گرایش و جذبه و کشش به آخرت داشته باشد.

بعضی از افراد هستند اصلاً روحشان گرایش به خدا و آخرت ندارد، گرایش و جذبه و کشش نسبت به دنیا دارد، گرایش به پول و خوردنی‌ها دارد، شیب جذبه و کشش او به سمت دنیا است. ولی بعضی از دل‌ها و روح‌ها واقعاً شیبش به سمت خدا و آخرت است. و دین مقدس

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به تفسیر المیزان، جلد ۱۳، صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۳.

هم می خواهد انسان را طوری پیروانند که این جان، جانی بشود که همیشه گرایش به خدا و عبادت داشته باشد و «مَيْالٌ إِلَى الْعِبَادَةِ» باشد.

تعبیری امام سجاد علیه السلام دارند که خدایا! این نَفْسٍ مِنْ «مَيْالَةٍ إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ»؛ نفسِ بازیگری شده است که همیشه میل به لهو و لعب دارد، همواره میل به جمع آوری دنیا دارد، اصلاً عشقش دنیا طلبی شده. این بدبختی انسان است که جانِ انسان طوری شود که احساس کند گرایش به دنیا دارد و آخرت در حاشیه واقع شده و در متن زندگی نیست، متن زندگی شده «مَيْالَةٍ إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ»؛ همیشه میل به سرگرمی دنیایی دارد، میل به شهوت نفسانی دارد ولی دین مقدّس برخلاف آن می خواهد انسان را طوری پیروانند که جانش، جانی شود که گرایش به خدا داشته باشد، این آدم نیتش همیشه نیت خیر باشد یعنی دائماً از او بجوشد که رو به خدا و آخرت برود. برنامه عملی هم این نیت آدمی را تقویت می کند، یعنی هر چه انسان در مرحله عمل، جدّ و جهدش بیشتر شد، تدریجاً آن نیت قلبی اش شدیدتر می شود، گرایشش به خدا و آخرت بیشتر می شود.

چگونگی تقویت صفات روحی

اساساً اعمال بدنی، صفات روحی را تقویت می‌کند. نه فقط در عبادت بلکه در همه حال این‌طور است. فرض بفرمایید مثلاً کسی در اوایل کودکی یا سنّ جوانی، چندان میل به علم‌آموزی ندارد، او را تشویق می‌کنند درس بخواند. به او می‌گویند: درس بخوان که درس خواندن برای آدم خیر پیش می‌آورد. این جوان اندکی میل به درس خواندن پیدا می‌کند، بعد وقتی که رفت مطالعه‌ای کرد و درسی خواند و از استاد چیزی شنید، آنچه خوانده است کم‌کم به میلش می‌افزاید. اگر دوباره مطالعه کند، دوباره میلش به علم بیشتر می‌شود با مطالعه سوم، میلش شدیدتر می‌شود، مطالعه چهارم باز هم شدیدتر می‌شود، تا به جایی می‌رسد که دیگر عشق به علم پیدا می‌کند و اصلاً نمی‌تواند از کتاب و بحث و مطالعه کناره‌گیری کند. این همان آدمی است که اوّل تمایلش ضعیف بود ولی چون کم‌کم دنبال بحث و مطالعه و درس و کتاب رفت میلش به علم شدید شده است.

در مال هم مسأله همین‌طور است؛ اوّل این‌طور نیست که انسان زیاد عشق به مال داشته باشد، اما کم‌کم یک کسبی می‌کند و از آن، پولی به دستش می‌رسد و میلش

به پول بیشتر می‌شود. بار دوم درآمدش بیشتر می‌شود
 میلش بیشتر می‌شود. بار سوم بیشتر گیرش می‌آید میلش
 بیشتر می‌شود. کم‌کم به جایی می‌رسد که عشق به دنیا
 چنان سراپای وجودش را فرامی‌گیرد که اصلاً نمی‌تواند
 از دنیا منقطع شود. مثل یک آدم غرق شده در میان گل و
 لجن که نمی‌تواند خودش را بیرون بکشد، طوری عشق به
 مال در او پیدا می‌شود که دیگر نمی‌تواند کنار بکشد.

در عبادت هم همین‌طور است. انسان، اوّل میل
 به عبادت ندارد، کم‌کم وادار که شد و اعمال عبادی را
 انجام داد؛ نماز واجب، نافله و روزه را انجام داد، کم‌کم
 میل به عبادت خدا و آخرت در او بیشتر می‌شود، به جایی
 می‌رسد که دیگر نمی‌تواند از عبادت و بندگی خدا دست
 بردارد، به همین خاطر است که نیت او الهی می‌شود و
 عمل او نیت را تقویت می‌کند. پس عمل از آن جهت که
 تقویت‌کننده نیت است مطلوب است.

بنابراین نیت که خودش هدف است بهتر از عمل
 خواهد بود، چون عمل مقدمه است. همان‌طور که غذا
 حیات را تقویت می‌کند، عمل هم نیت قلبی و ایمان را
 تقویت می‌کند.

اشتباه بزرگ اهل تصوّف

یکی از اشتباهاتی که ارباب^۱ تصوّف دارند در همین جا است. آن‌ها می‌گویند ما وقتی به مرحله یقین رسیدیم دیگر احتیاج به عمل نیست، عمل تا آنجایی است که انسان به مرحله یقین نرسیده باشد، به مرحله یقین که رسید دیگر احتیاج به عمل نیست. بعد به این آیه استشهاد می‌کنند:

﴿وَعَبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۲

آیه را هم بدجور تفسیر می‌کنند و می‌گویند خدا فرموده: آن قدر بندگی کن تا یقین حاصل بشود و یقین که حاصل شد:

«خُذِ الْغَايَةَ وَاتْرِكِ الْمَبَادِي»^۳

غایت و نتیجه را بگیر و همه چیز را ترک کن، دیگر نیازی به عمل نیست. چرا نیست؟ چون به هدف رسیدی، غافل از این که اولاً «یقین» در اینجا به معنای «ایمان» نیست بلکه به معنای «مرگ» است. و قرآن کریم درد و جا یقین را به معنای مرگ استعمال کرده است، که بیشتر از دو جا هم نیست. یکی همین آیه که در سوره حجر است و می‌فرماید:

۱ - بزرگان.

۲ - سوره حجر، آیه ۹۹.

۳ - به هدف پرداز و مقدمات را رها کن.

﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾

و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرارسد.

یکی هم در سوره مدثر است که می فرماید:

﴿فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ الْمُجْرِمِينَ. مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ. قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ. وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ. وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ. وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ. حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ﴾^۱

آنها در باغ های بهشتند و سؤال می کنند از مجرمان. چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟ می گویند ما از نمازگزاران نبودیم. و به نیازمندان غذا نمی دادیم. و با اهل باطل هم صدا بودیم. و همواره روز قیامت را انکار می کردیم. تا آنکه مرگ ما فرارسید.

آن قدر در راه طغیان و عصیان و تکذیب پابرجا ماندیم تا مرگ به سراغمان آمد: «حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ»؛ اینجا هم مراد از یقین، مرگ است. پس آن هایی که می گویند یقین به معنای ایمان است؛ و عبادت بکن تا ایمان حاصل بشود بعد عمل را رهاکن، این درست نیست. مقصود آیه این نیست.

رابطهٔ ایمان و عمل

گذشته از این اگر بنا بشود انسان بگوید من چون حالت یقین و ایمان دارم دیگر نیازی به عمل نیست؛ مثل این است که بگوید من زنده‌ام، دیگر برای چه غذا بخورم؟ غذا برای این بود که حیات تأمین بشود، حیات که دارم و زنده هستم.

جواب این است که اگر غذا نخوری می‌میری، غذا برای تمدید حیات است، غذا بخورتا حیات تمدید شود، تا همیشه بمانی. اگر بگویی من زنده‌ام و غذا را رها کنی، آن وقت می‌میری و این حیات دوام پیدا نمی‌کند.

اعمال بدنی برای تقویت ایمان است، مادامی که اعمال بدنی به‌طور مرتب انجام می‌شود ایمان انسان محفوظ می‌ماند و شدت پیدا می‌کند. همین که اعمال بدنی ترک شد، ایمان هم کم‌کم تضعیف می‌شود و از بین می‌رود. اعمال بدنی نسبت به ایمان و نیت، مانند غذاست نسبت به حیات، همچنان که حیات احسن است از غذا، نیت انسان هم احسن است از عمل، چون عمل مقدمه و هدف نیت است، تا عمل به دنبالهٔ نیت نباشد، آن غایت (نیت) کم‌کم تضعیف و نابود می‌شود.

تقویت نیت به وسیله عمل با توجه

اما آن عملی که نیت را تقویت می‌کند عملی است که منبعث^۱ از توجه به همان نیت باشد. اگر عمل با توجه انجام شد نیت را تقویت می‌کند و اگر با توجه انجام نشد نیت را تقویت نمی‌کند و این مطلب خیلی روشن است. آدمی که رقت قلبی به یتیم دارد وقتی به عنوان نوازش دست به سر آن یتیم می‌کشد رقتش بیشتر می‌شود، حالت عاطفه قلبی‌اش شدیدتر می‌شود، به شرط اینکه دست کشیدن به عنوان نوازش باشد. اما اگر در آن موقع که دست می‌کشد هیچ توجهی به آن نداشته باشد و بی‌توجه دست بکشد، دیگر به عنوان نوازش نیست. مثل آدمی که بر سبزه دست می‌کشد. اگر این طور باشد و بی‌توجه باشد، آن دست کشیدن بی‌توجه، بر رقت قلب او نمی‌افزاید، آن دست کشیدن با توجه و به عنوان نوازش است که بر رقت قلب می‌افزاید.

حضور قلب در اعمال عبادی، ملاک سعادت

در اعمال عبادی هم همین طور است، مثلاً وقتی که ما سجده می‌کنیم، این سجده ما چه وقت خضوع قلبی ما را شدیدتر می‌کند؟ وقتی که با حضور قلب و با توجه انجام شود.

انسان به این مطلب توجّه دارد که وقتی سجده می‌کنم، می‌خواهم در پیشگاه خدا به خاک بیفتم، بندگی و خضوع خود را ظاهر سازم، اگر به این نیت سجده کند، خضوع قلبی اش شدیدتر می‌شود. اما اگر در حال سجده هیچ توجّه ندارد، به سجده رفته اما فکرش در بازار کار می‌کند، این سجده برایمان و تواضع قلبی اش نمی‌افزاید، چون این خم شدنِ بدن که ملاک سعادت انسان نیست، اگر بنا بود این حرکتِ بدن و این خم شدنِ بدن بدون توجّه، انسان را به سعادت برساند همه ورزشکارها باید بهشتی باشند. آن‌ها که بیشتر این کار را می‌کنند، مرتّب خم و راست می‌شوند، حرکات بدنی دارند. صرف حرکت بدنی، خم شدن و برخاستن که ملاک سعادت نیست. آن خم شدنِ انسان را به سعادت و به قُربِ خدا می‌رساند که مُنبِعْث از توجّه و حضور قلب باشد. و لذا اگر سجده‌هایی که انسان انجام می‌دهد، با حضور قلب شد برایمان و خضوعش نسبت به خدا می‌افزاید.

این که ما چند سال است سجده می‌کنیم و هنوز حالتِ خضوع در پیشگاه خدا در ما پیدا نشده است و باز هم می‌بینیم در جاده گناه و معصیت بی‌پروا می‌رویم، معلوم می‌شود سجده‌های ما همه مُرده بوده و با حضور

قلب انجام نشده و الا انسانی که یک هفته هر روز چند بار سجده کند و همیشه هم با حالِ توجّه باشد، حتماً بعد از یک هفته انقلاب‌هایی در او پیدا می‌شود. اصلاً محبتش به خدا شدید می‌شود، حالتِ شرم و حیاض نسبت به خدا شدید می‌شود، به این سادگی تن به گناه و معصیت نمی‌دهد.

این‌که ما مردم می‌بینیم چند سال سجده کرده‌ایم هر روز هم چند بار سجده می‌کنیم و هنوز خضوع نسبت به خدا در ما پیدا نشده نشان می‌دهد که مردم نمازخوان در زندگی پیش خدا خضوع ندارند، اگر خضوع داشتند حتماً به ساز و آواز گوش نمی‌دادند، اگر خضوع داشتند غیبت نمی‌کردند، اگر خضوع داشتند بی‌حجاب نمی‌شدند، اگر خضوع داشتند ربا نمی‌خوردند، اگر خضوع داشتند گران‌فروشی نمی‌کردند، دروغ نمی‌گفتند. خضوع نیست. چرا خضوع نیست؟ درحالی‌که این نمازهای ما باید پرورش خضوع بدهد، معلوم می‌شود همه‌اش بی‌توجّه انجام می‌شود، رکوع حضور قلب ندارد، سجده حضور قلب ندارد، فقط یک خَم شدن و به زمین افتادن است، اگر صرف به زمین افتادن و برخاستن، انسان را بهشتی کند، ورزشکارها از همه ما بهشتی‌تر هستند، برای این‌که آن‌ها

بیشتر خم و راست می شوند، پس آن سجده و آن رکوعی انسان را به قُرب خدا می رساند و خضوع قلبی و حضور قلبی را شدیدتر می کند که با توجّه انجام شود.

تسلیم روحی حضرت ابراهیم علیه السلام

خداوند متعال به همین جهت جریان حضرت ابراهیم علیه السلام را فرمود:

﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾^۱

هنگامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هردو تسلیم (فرمان الهی) شدند و ابراهیم پیشانی او را بر خاک نهاد (او را از انجام کار مانع شدیم) و او را ندا دادیم که ای ابراهیم! خوابت را تحقق بخشیدی.

همین که فرزندش را به خاک خواباند، صورت فرزندش را روی خاک گذاشت، خودش هم دامن به کمر زد و آستین بالا کشید، کارد را که برداشت خداوند فرمود:

﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾

حالا هدف تأمین شد، هدف همین بود که حالت اسلام و تسلیم شما ظاهر شود و این عمل هم نشان دهنده

۱- سوره صافات، آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵.

تسلیمِ روحی شما بود. قلب شما پدر و پسر همین قدر که تسلیم شد به هدف رسیدید و آن منظور تأمین شد.

راجع به قربانی هم فرمود:

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾^۱

هرگز گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌های شما به خدا نمی‌رسد بلکه تقوای شما به او می‌رسد.

امر قلبی شماست که به خدا می‌رسد، و این گوسفند کشتن هم از آن نظر که نشان‌دهنده آن خضوع و تقوای قلبی است ارزش دارد و به صرف این که شما گوسفند بکشید و اصلاً تقوای قلبی به خدا نداشته باشید، صرف گوسفند کشتن و خون ریختن پیش خدا ارزش ندارد. گوشت فقط شکم فقرا را سیر می‌کند و خون هم نشان می‌دهد آقای حاجی از مگه آمده، تا مردم بفهمند. ولی نه خورش به خدا مربوط است نه گوشتش، آن چیزی که به خدا مربوط است چیست؟

﴿يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾؛ تقوای قلبی شما به خدا

مربوط است اگر این ذبح گوسفند شما، مُنبعث از تقوای قلبی باشد ارزش دارد و الا ارزش ندارد.

ارزش فوق‌العاده نیت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره حضور در میدان جهاد فرمود:

«إِنَّ قَوْمًا فِي الْمَدِينَةِ شَارَكُونَا فِي الْجِهَادِ»^۱

یک جمعیتی در مدینه در خانه‌های خود ماندند و به میدان جنگ نیامدند اما همه ایشان در ثواب جهاد با ما شریک هستند.

ما به میدان جنگ آمدیم؛ تشنگی‌ها و گرسنگی‌ها کشیده‌ایم، زخم‌ها برداشته‌ایم، بدن‌های ما خونریزی کرده، تلفات داده‌ایم، ولی آن‌ها که نیامدند و در خانه‌هایشان در مدینه مانده‌اند، در ثواب این جهاد با ما شریک هستند.

اما چرا شریک هستند؟ چون نیتشان این بود که با ما بیایند ولی موانعی سر راهشان پیدا شد؛ یا مریض بودند یا وسایل نداشتند. خیلی هم ناراحت شدند که چرا موفق نشدیم. چون امر قلبی آنان با ما یکی بوده در ثواب جهاد با ما شریک هستند. درست است که بدنشان با لشکریان نبود، اما نیتشان با آن‌ها شریک بود، چون در نیت با آن‌ها شریک بودند، حضرت فرمود: تمام آن‌ها در ثواب جهاد با ما شریک هستند. این روایت نشان می‌دهد که ارزش نیت تا چه اندازه است.

۱ - فیض کاشانی، تفسیر الصافی، جلد ۱، صفحه ۴۸۷.

قبولی عمل فقط با نیت الهی

روز قیامت سه طایفه را پیش از همه به موقف حساب می آورند: «رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ»؛ مردی که خدا به او علم داده بود. او را به موقف حساب می آورند و می گویند: این نعمت علم را که به تو ارزانی داشتیم چه کردی؟ کجا مصرف کردی؟ جواب می دهد: «قُمْتُ أَنَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»؛ مردم را شب و روز ارشاد و هدایت کردم و از نور علم و چراغ علم خود به آن ها بهره دادم. می گویند: «كَذَبْتَ»؛ دروغ می گویی. خدا می فرماید: دروغ می گویی. ملائکه هم می گویند: دروغ می گویی. تمام آن داد و فریادها که به راه انداخته بودی برای این بود که مردم از تو تعریف کنند و بگویند: به به! عجب عالم خوبی است، عجب ناطق توانایی است. تمام هم و غمت این بود که به به مردم را بخری که آن را هم به دست آوردی و اجر خود را گرفتی. دیگر از ما چه طلب داری؟

بعد دسته دوم را می آورند، مرد ثروتمندی که خدا به او پول داده است. به او می گویند: این همه به تو پول دادیم چه کار کردی؟ در کجا مصرف کردی؟ جواب می دهد که خدایا! انفاق کردم، از مستمندان دستگیری کردم، به خاک

افتاده‌ها را از خاک برداشتم. می‌گویند: دروغ می‌گویی، تمام این‌ها برای این بود که مردم بگویند فلانی آدم جواد و دست و دل‌بازی است، بخشش دارد، برای این جهت بود. این را هم مردم گفتند، هدف این بود که از تو تعریف کنند و تعریف کردند، دیگر از ما چه طلب داری؟

دسته سوم، مرد شجاع و قهرمان و دلیری را می‌آورند که به میدان جهاد رفته و کشته شده، می‌گویند: تو با قوّت بازوهایت که ما به تو دادیم چه کار کردی؟ جواب می‌دهد: خدایا! از طرف تو و پیغمبرت مأمور به جنگ شدم، رفتم جهاد کردم و کشته شدم. می‌گویند: تو هم دروغ می‌گویی، برای این که نیت این بود که مردم بگویند: به به! این مرد عجب قهرمانی است، عجب مرد شجاعی است، عجب مرد دلیر و باشقامتی است. مردم هم از تو تعریف کردند، دیگر از ما چه طلب داری؟

واقعاً سفاهت و حماقت و بدبختی انسان همین است که مالش، جانش و نیروی بدنی‌اش را فقط با به به مردم و سرتکان دادن مردم معامله کند، فقط با همین.

﴿إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

آگاه باشید، زیان آشکار همین است.

دیگر چه بدبختی از این بالاتر می شود که آدمی
عمرش را صرف کند، قوای بدنی خود را صرف کند، فقط
برای این معامله سفیهانه، یعنی به به مردم!

﴿وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَحْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾^۱

یوسف به آن زیبایی را فروختند و در مقابل چند
درهم بی ارزش گرفتند.

ولذا خداوند در قرآن کریم روی «فی سبیل الله» زیاد
تأکید کرده و مرتب می فرماید:

﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ ﴿قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، ﴿جَاهِدُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ﴾، ﴿انْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛

هرکاری می کنید فقط برای خدا باشد. تمامش
برای این است که انسان رشد عقلی و رقاء^۲ فکری پیدا
کند، مقداری رشید و عاقل شود، خود و شئون وجودی
خود را ارزان نفروشد. در تمام حرکات و سکناتش و همه
چیزش فقط خدا را هدف بگیرد. «الله؛ كُلُّ الْكَمَالِ وَكُلُّ
الْجَمَالِ» را هدف گیری کند.

۱- سوره یوسف، آیه ۲۰.

۲- ترقی.

رضوان خدا، بهای انسان

به همین علت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الْأَنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»^۱

آگاه باشید، همانا برای جان های شما بهایی جز بهشت نیست، پس آنها را جز به آن نفروشید.

شما خیلی گران قیمت هستید، قیمت شما بهشت خدا و رضوان خدا است. مراقب باشید خود را به غیر خدا و رضوان خدا نفروشید. خود را به پول نفروشید، خود را به مقام و ریاست چند روزه دنیا نفروشید، خود را به شهرت نفروشید، تنها خود را با رضوان خدا معامله کنید.

کُشته در راه الاغ

به قدری این مسأله نیت در بی ارزش کردن و باارزش کردن عمل مؤثر است که مرد مسلمان، شمشیر به دست گرفته در رکاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به میدان جهاد رفته، کشته شده است. مردم گفتند: به به! خوشا به سعادت این مرد، واقعاً چه سعادت مند بود، شمشیر به دست گرفت و آمد در رکاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد: «قَتِيلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». فرشته ها گفتند: این فرد «قَتِيلُ الْحِمَارِ»

است، کشته در راه الاغ است، کشته در راه خدا نیست. مردم تعجب کردند یعنی چه؟ فرمود: شما از نیت او خبر نداشتید، شما ظاهر را دیدید. مردی به میدان آمد و شمشیر به دست گرفت و جنگید و حال آنکه این آدم یک الاغی در دست دشمن دیده بود، چشمش آن الاغ را گرفته بود، میخواست به آن الاغ برسد، دید چاره‌ای ندارد، جز این که صاحب آن را بکشد و الاغ را صاحب بشود، اتفاقاً در تیررس دشمن واقع شد و در راه الاغ کشته شد. به همین علت «قَتِيلُ الْحِمَارِ» شد.^۱

مهاجرِ اُمّ قیس

پیامبر اکرم ﷺ آن یکی را مهاجرِ «اُمّ قیس» لقب داد چرا؟ چون در لشکر دشمن زنی بود به نام اُمّ قیس و این فرد میخواست به آن زن برسد. بنابراین رفت تا آن مردی را که این زن در تسلط او بود بکشد و به اُمّ قیس برسد، ولی در میدان جنگ کشته شد. حضرت فرمود: این مُهاجرِ اُمّ قیس است.^۲ یعنی برای خدا نرفته است.

انسان چه بدبختی دارد، انسانی که می‌تواند به مقامی برسد که به فرموده قرآن:

۱ - نراقی، جامع السعادات، جلد ۳، صفحه ۱۱۴.

۲ - همان.

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۱

هرکس به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او از خانه خود خارج شود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خداست.

آن کسی که از خانه اش بیرون بیاید و به قصد خدا و پیغمبر حرکت کند و اتفاقاً مرگ او را دریابد، خدا تحویلش می گیرد. ﴿فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾؛ خدا او را در پناه خود جا می دهد و به او اجر عظیم می دهد. آن وقت این آدمی که می تواند به قرب خدا برسد چنان نیتش را تنزل بدهد که بخواهد به ام قیس برسد، بخواهد به الاغ برسد، بخواهد به پول برسد، بخواهد به «به به» مردم برسد. این نوع نیت برای آدم چقدر سفاهت و حماقت است. پناه بر خدا!

ارزش گذاری انسان با نیتش

انسان نمی تواند نیت ها را تشخیص دهد که چه طور است؟ مثلاً فلان زن به مجلس روضه امام حسین علیه السلام آمد و آن قدر گریه کرد که آنجا اتفاقاً مُرد. مردم می گویند: واقعاً خوش به حالش در مجلس امام حسین علیه السلام گریه کرد و مُرد.

۱- سوره نساء، آیه ۱۰۰.

هیچ کس از نیت این زن خبر ندارد که به چه نیت آمده بود؟ آیا واقعاً با اجازه شوهر آمده بود؟ اگر بی اجازه آمده بود، طبق فرموده رسول خدا ﷺ این زن ملعون است و مورد لعنت واقع شده، پس باید نیت صحیح باشد تا به اعمال انسان ارزش بدهد و لذا پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَىٰ»

هر کس آنچه را نیت کرده باشد به او خواهد رسید.

انسان به همان چیزی که در نیت دارد می رسد. شرف و ارزش انسان در همانی است که در نیت دارد: «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَىٰ»؛ خیلی جمله کوتاهی است ولی بسیار پرمغز است. هر انسانی ارزش آن چیزی را دارد که در نیت دارد، اگر نیت او خداست ارزشش به اندازه خداست و اگر نیتش الاغ است به اندازه الاغ است. نیتش چیست؟ اگر یک شکم غذاست، پس او همان است.

امیرالمؤمنین امام علی علیهما السلام فرمودند:

«مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنُهُ كَانَتْ قِيمَتُهُ مَا

يَخْرُجُ مِنْهُ»^۲

۱- طوسی، الامالی، صفحه ۶۱۸.

۲- غررالحکم، ۲۵۷۷.

کسی که تمام همتش چیزی است که شکمش را پر
می‌کند ارزشش همان است که از شکمش خارج می‌شود
(ویش از این ارزش ندارد).

آن شاعر می‌گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای

ما بقی تو استخوان وریشه‌ای

گرگل است اندیشه تو گلشنی

وربُود خاری تو هیمة گلخنی^۱

یعنی حقیقت تو همان فکر توست و گرنه بقیه پوست
واستخوان است، پوست و استخوان که انسان نیست، انسان
همان فکر اوست. در فکر چه داری؟ اگر در فکر گل می‌پرورانی
گلستانی و اگر در فکر خار می‌پرورانی گلخنی. هیزمی هستی
که تورا در آتش خانه حمام باید بسوزانند.

پس مقصود این است که ارزش عمل انسان به
ارزش نیت بستگی دارد.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم.

دَقّت بزرگان در نیت

بزرگان عالم نسبت به نیت خیلی دقیق بوده‌اند. از یکی از بزرگان نقل می‌کنند که می‌خواست به عیادت کسی برود، به تأخیر می‌انداخت، آقایان گفتند: چرا به عیادت فلانی نمی‌روی؟ گفت: می‌خواهم بروم اما هر روز نیتم را زیر و رو می‌کنم، می‌بینم خالص نیست، آلوده است، مرتّب می‌کوشم و هر روز با خودم مبارزه می‌کنم که نیتم را خالص کنم تا فقط برای خدا به عیادت او بروم اما نمی‌شود. هر روز می‌بینم نفس به من دروغ می‌گوید، این نفس مکاره است. گاهی می‌گویم چون ثروتمند است به عیادتش بروم، چون زورمند است به عیادتش بروم، نکند فردا خوب بشود و از من گله کند، اگر بدانم می‌میرد به عیادتش نمی‌روم. چون می‌دانم که فردا خوب نمی‌شود که از من گله کند. این حرف‌ها در ذهنم می‌آید و نیتم را آلوده می‌کند و لذا نمی‌توانم نیتم را خالص کنم، برای همین نمی‌روم.

تعهد کاری مقدّم بر عمل مستحبّی

در روایت آمده که حضرت زکریّا علیه السلام مقید بود با دست خودش کاری انجام دهد و مزدی به دست آورد تا با

آن امرار معاش کند. روزی اجیر شده بود که دیواری را برای کسی بالا ببرد. صاحب کار برای حضرت دو قرص نان آورد. بعد، چند نفر به عنوان مهمان رسیدند، دیدند حضرت نشست و همه نان‌ها را خورد و هیچ تعارفی به آن‌ها نکرد، تعجب کردند و با خود گفتند عجیب است! مقتضی سخاوت و زهد ایشان این بود که به ما تعارف کند و از این قرص‌های نان انفاق کند. حضرت از قیافه سؤال برانگیزی که به خود گرفته بودند متوجه شد و فرمود: علت این که شما را دعوت نکردم برای این بود که این دو قرص نان را به من داده‌اند تا بخورم و قوت بگیرم و برایشان کار کنم، به هر مقدار که به شما می‌دادم همان مقدار از قوت کارم کاسته می‌شد و از کار آنان کم گذاشته می‌شد، در حالی که کار خوب به صاحب کار تحویل دادن واجب است ولی به شما انفاق کردن از این نان مستحب است. اگر می‌خواستم عمل مستحبی انجام دهم و قدری نان به شما بدهم به همان مقدار نیروی کارم کم می‌شد و از کار صاحب کار کم گذاشته می‌شد.

بینید این مسأله چقدر دقیق است، تفقه در دین معنایش همین است.

فردی که دقیق نیست بخشی از دین را می بیند و می گوید: دین گفته از این غذا به دیگران بده. فقط همین را می بیند ولی بخش دیگرش را مطالعه نمی کند و نمی سنجد. هرکاری از کارهای دین تحت شرایطی یا واجب می شود یا حرام می شود یا مستحب می شود یا مکروه می شود یا مباح می شود، گاهی شرایط عوض می شود، اما شخصی که فقط یک گوشه کار را می بیند می گوید: اینجا باید این چنین باشد، فکر نمی کند شرایط دیگری هم ممکن است موجود باشد که همان واجب مبدل به حرام شود. گاهی از اوقات همانی که از یک زاویه نگاه کنیم واجب است، اگر از زاویه دیگر خوب نگاه کنیم حرام می شود. و یا مستحب گاهی واجب می شود. مردم گاهی توجه به این مطلب ندارند بلکه فقط یک گوشه ای از کار را می بینند.

به طور مثال وقتی که فلان آدم مستحبی را ترک می کند چنان به او حمله می کنند مثل اینکه ترک واجب کرده است. این را دقت نمی کنند که او ترک مستحب کرده نه ترک واجب، و شرایط طوری است که وقتی به او حمله می کنند، واجبش را هم ترک می کند.

در اینجا نیز حضرت زکریّا علیه السلام تفقّه در دین کرده است. امام فرمود: مُتَّفَقٌ در دین باشید، خشک در دین نباشید، تفقّه داشته باشید یعنی در هر شرایطی به حسب شرایط زمانی و شرایط مکانی و شرایط شخصی ببینید که وظیفه شما به حسب زمان، به حسب مکان و به حسب اوضاع چیست؟ این تشخیصِ وظیفه کار مشکلی است و خیلی دقّت می خواهد، تحقیق و تفقّه می خواهد، نباید جمود داشته باشید، اگر یک گوشه را ببینید و بخواهید فقط به آن جمود داشته باشید به خطراتی برمی خورید.

اینجا هم اصحاب حضرت زکریّا علیه السلام خیال می کردند هر کسی نان به دستش رسید خوب است و مستحب است به دیگران هم بدهد، بنابراین اعتراض کردند که چرا همه نان را خوردی و به ما ندادی؟ حساب نکردند که این کار جنبه دیگری هم دارد و آن جنبه واجبش است. آن حضرت حساب می کند اگر از این نان به کسی بدهم قوّتِ کارم کم می شود و از کارِ صاحبِ کار کم گذاشته می شود. در این صورت مستحب به جا آورده ایم ولی ترکِ واجب کرده ایم. در صورت دوم سنّت به جا آورده ایم. لذا تفقّه در دین و تشخیصِ وظیفه کار مشکلی است که انسان نیت را تخلص کند.

ارزنده نبودن عملِ خوبِ کافر

به همین جهت فرموده اند که کافر عملش ارزنده نیست، اگر کافر عمل خوب هم انجام دهد باز عملش ارزنده نیست، یعنی ارزش الهی ندارد. ممکن است ارزش اجتماعی داشته باشد، ولی حسابِ ارزش اجتماعی غیر از حسابِ ارزش الهی و ارزش معنوی است. ممکن است یک کاری ارزش تاریخی داشته باشد و تاریخ به خوب بودن آن قضاوت کند، اجتماع به خوب بودن آن قضاوت کند. فرض کنید کسی برای مردم یک مؤسسه بهداشتی ساخته است. مؤسسه بهداشتی و درمانگاه خوب است، این درمانگاه به درد مردم می خورد، بیماران در آنجا درمان می شوند، این خوب است و مردم می گویند: بارک الله این مؤسسه خیریه است، مؤسس آن هم نیکوکار است. اما ببینیم خدا هم همین طور قضاوت می کند یا خیر؟

خدا ارزش عمل را روی نیت می برد، انگیزه اش در ساختن این درمانگاه چه بوده است؟ انگیزه روحی و آن چیزی که درد، او را واداشته است پول بریزد و درمانگاه بسازد چه بوده؟ آن باعشی که او را برانگیخته است چه بوده؟ آیا هدف این بوده که مردم از او تعریف کنند و بگویند به به واقعاً چه آدم خدمتگزاری است؟ رجال

مملکت از او تعریف کنند، اعیان و اشراف از او تعریف کنند، مثلاً روزنامه‌ها بنویسند، در رادیوها بگویند، آیا منظور این بوده است؟ این ارزش الهی ندارد و هیچ‌گونه ثوابی هم در نامه عملش نوشته نمی‌شود، چون نیت او خدا نبوده، ریا بوده است.

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا﴾^۱

وصف او همچون سنگی است که روی آن خاکی نشسته باشد و رگباری تند بر آن بیارد و خاک را بشوید و از بین ببرد و آن سنگ را صاف برجای گذارد.

دیگر امکان رشدِ بذردر آن نیست. انسانی هم که نیتش توجّه به دنیا است و جنبه انسانی و بشری دارد، هنگام مرگ، این باران است که مرگ می‌بارد و هر چه بوده را می‌شوید و از بین می‌برد. این نوع نیت و توجّه به دنیا فایده ندارد، این‌ها ارزش الهی ندارد. انگیزه روحی مهم است که چه بوده است؟ پس دین، حساب ارزشِ عمل را روی نیت می‌برد:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»^۲

۱- سوره بقره، آیه ۲۶۴.

۲- طرائف الحکم، جلد ۲، صفحه ۸۹.

ارزش اعمال تنها به نیت‌ها بستگی دارد و هرکس آنچه را نیت کرده باشد به او خواهد رسید.

نفرموده: «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا عَمِلَ» بلکه فرموده: ﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى﴾ یعنی ارزش و شرفِ انسان به عمل نیست بلکه ارزش، شرف و هدف انسان همان است که در نیت گرفته است و گرنه آن مردی که آمد در میدان جنگ کشته شد، چه بسا یک آدمی را هم می‌کشت، نه کشتنش ثواب داشت نه کشته شدنش، هیچ‌کدام. چرا؟ چون برای الاغ رفته بود، برای رسیدن به «امّ قیس» رفته بود، برای خدا که نرفته بود. اینجا هم می‌فرماید چون نیت کافر هیچ‌گونه رابطه‌ای با خدا و آخرت ندارد عملش ارزنده نیست.

باور، قصد، حرکت و وصول به هدف

بعضی‌ها فکر می‌کنند که برای خدا چه فرق می‌کند این شخص کار خوب را که انجام داده، ولی برای خدا انجام نداده، همان‌طور که آن آدمی را که برای خدا انجام داده به بهشت می‌برد، این را هم به بهشت ببرد. این مطلب مثل آن است که مثلاً بگوییم: فلان آدم در مسیر پاریس به راه افتاده و به پاریس می‌رود، برای خدا چه فرق می‌کند او سر از کعبه درآورد؟ این که مُضحک است، چون کعبه راه

مخصوص به خود را دارد، پاریس هم راه مخصوص به خود را دارد. هرکس به راه پاریس افتاد سرازیر پاریس درمی آورد و هر کس به راه کعبه افتاد سرازیر کعبه درمی آورد.

این که بگوییم برای خدا چه فرق می کند؟ معنا ندارد و معقول نیست. بهشت رفتن حرکت کردن است. رسیدن و وصول به یک هدف، متفرّع بر حرکت است و حرکت، متفرّع بر قصد است و قصد متفرّع بر باور است. کسی که چیزی را باور دارد آن را قصد می کند، کسی که قصد آن هدف را کرد، به سوی آن حرکت می کند، کسی که حرکت کرد به آن می رسد. ولی کسی که اصلاً بهشت را باور ندارد به خدا و به بهشت اعتقاد ندارد، قصد آن ها را نمی کند، قصد که نکرد، به سوی بهشت خدا هم حرکت نمی کند، حرکت هم که نکرد به آن نمی رسد.

پس این معنا ندارد که بگوییم فلان آدمی که اصلاً حرکت نکرده به آن برسد، این معقول نیست. لازمه رسیدن به بهشت حرکت است. حرکت، راه رفتن است، منتهی سیر روحی است، رسیدن به قرب خدا است. تا انسان حرکت نکند به مقصد نمی رسد. وصول به مقصد، فرع

بر حرکت است. حرکت، فرع بر قصد است و قصد، فرع بر باور است. باید این چهار مرحله یعنی باور، قصد، حرکت و رسیدن با هم ردیف شود.

من که اصلاً اعتقاد به کعبه نداشته‌ام، قصد کعبه نمی‌کنم، قصد کعبه نداشته باشم، به سوی کعبه حرکت نمی‌کنم و اگر حرکت نکنم معقول نیست به کعبه برسم و حتی مضحک است. بعضی گفته‌اند: چرا این آدمی که کار خوب کرده به خدا نرسد؟ چرا به بهشت نرسد؟ این آدم اصلاً قصد بهشت نکرده، به سوی آن حرکت نکرده. او قصد دنیا کرده و به آن رسیده، قصد الاغ کرده و به آن رسیده، قصد امّ قیس کرده و به آن رسیده است. او اصلاً قصد خدا و بهشت نداشته که به آن برسد.

ایمان و اعتقاد موجب رفعت عمل

به همین دلیل می‌گویند کافر به بهشت نمی‌رود. چرا؟ چون بهشت رفتن همین طوری نیست که مثلاً او را به بهشت پرت کنند، پرت کردن که بهشت رفتن به حساب نمی‌آید، حرکت کردن و رسیدن به بهشت ملاک است. پس باید حرکت کند تا به آنجا برسد.

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱

سخنان پاکیزه به سوی خداوند صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد.

ایمان و اعتقاد بشر است که عمل صالح را بالا می‌برد. اگر عمل انسان بخواهد رفعت آسمانی و ارزش الهی پیدا کند، با اعتقاد باید ارزش پیدا کند، اعتقاد است که عمل انسان را الهی می‌کند.

اگر اعتقاد نباشد، عمل انسان، حیوانی و هوایی می‌شود، زمینی می‌شود، اما آسمانی نمی‌شود.

تخفیف در عذاب کافر

البته در بعضی از روایات است که افراد کافری بوده‌اند که چون یک نوع رحمتی در قلب ایشان بوده و بدون چشم داشت کار خوب انجام می‌دادند، تخفیفی در عذاب آنان پیدا می‌شود. این افراد در اعمال خود هیچ‌گونه غرضی نداشته‌اند که مورد تعریف قرار گیرند و یا به پول برسند.

واقعاً پیدا می‌شوند کسانی که رحمت به قلب

۱ - سورة فاطر، آیه ۱۰.

ترجمه فوق بنابر قرائت وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ است و ترجمه براساس قرائت مشهور چنین است: و عمل صالح آن را بالا می‌برد.

آنان سرایت کرده و کار خوب را برای کار خوب انجام می دهند. از روایات استفاده می شود که این افراد تخفیفی در عذابشان لحاظ می شود. البته به بهشت نمی روند اما تخفیف در عذابشان پیدا می شود. چه بسا بعضی از کفار چون فقط نیکی را دوست دارند و کار نیک را انجام می دهند، ممکن است تخفیف در عذاب آنان باشد. البته از این افراد خیلی کم هستند.

در روایت است که در میان بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود که همسایه اش کافر بود، آن مرد کافر نسبت به همسایه مؤمن خود خیلی احترام قائل بود و به او خدمت می کرد. فقط دوست داشت که به او خدمت کند، مؤمن هم نبود بلکه کافر بود ولی به این همسایه مؤمن خیلی می رسید، به او احترام می کرد و مشکلات او را حل می کرد. وقتی که این کافر مُرد، در روایت دارد که از خداوند به فرشتگان دستور رسید که در همان جهنم برزخی، یک خانه ای از گل بسازند تا حرارت آتش به او نرسد. در جهنم باشد اما حرارت آتش به او نرسد. رزق و روزی او هم از خارج آن محیط به او برسد.^۱ چون اهل برزخ روزی دارند. بعد به او گفتند که این در اثر آن خدمتی است که به آن مرد مؤمن کرده ای و لذا

۱ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صفحه ۱۶۷.

جزای این خدمت، تخفیف در عذاب بود.

در روایت دیگری هم هست که مردِ عابد مؤمنی در کشورِ سلطان ظالمی زندگی می‌کرد و آن سلطان ستمگر در مقام آن برآمد که متعرض او بشود و او فرار کرد و به یک کشور کفر رفت و وارد بر شخصِ مشرکی شد، آن مردِ مشرک، آدمِ خیر و خوبی بود، از او پذیرایی کرد و او را در خانه خودش جا داد، تا اینکه آن مشرک از دنیا رفت. بعد، از طرف خداوند دستور رسید که ای آتش! او را بترسان اما به او آسیب نرسان. در نتیجه جایگاه او طوری شد که از آن آتش، حرارتی به او نرسد و رزق و روزی او هم از خارج به او برسد.

از امام علی^{علیه السلام} سؤال کردند یعنی روزی او از بهشت می‌رسد؟ حضرت فرمودند: از جایی که خدا خودش می‌داند، می‌رسد. یعنی نعمت بهشتی بر کافر حرام نمی‌شود، اما در عین حال اگر در جهنم هم بود، چنانچه کار خوبی بدون چشم داشتِ مادی داشته باشد، تخفیفی در عذابش پیدا می‌شود.

ولذا مرحوم علامه مجلسی^{رحمته الله} این روایات را نقل می‌کند و می‌فرماید: ما می‌توانیم از این روایات استفاده کنیم که بعضی از کفارِ جهنمی، اگر کارهای خیری برای

خیر محض، بدون چشم داشتِ مادی انجام داده باشند، ممکن است تخفیفی در عذاب آنان پیدا شود.^۱

البته این معنا با آیات دیگر قرآن که می فرماید:

﴿لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ﴾^۲

در عذاب کفار تخفیفی داده نمی شود، منافاتی ندارد. عدم تخفیف عذاب مربوط به کفاری است که هیچ عمل خیری انجام نداده اند، اما این تخفیف عذاب برای آن کفاری است که در دلِ آنان رحمت بوده است و کارِ خیری را فقط برای خیر بودنش انجام داده اند. لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

«إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً ابْنُ جُدْعَانَ»^۳

ابن جُدعان سبک ترین عذاب کفار را دارد. یعنی در میان کفار، او از همه سبک عذاب تراست، گفتند: یا رسول الله! چرا عذاب او سبک تراست؟ فرمود: «إِنَّهُ كَانَ يُطْعِمُ الطَّعَامَ»؛ چون به مردم خوراک می داد و گرسنه ها را سیر می کرد.

این ها نشان می دهد که نیت در وجود انسان

۱- مجلسی، بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۲۹۷.

۲- سوره بقره، آیه ۱۶۲.

۳- مجلسی، بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۶۸.

چقدر ارزنده است. وقتی نیت خیر شد، عمل را ارزش می‌دهد و اگر خیر نشد، عمل را بی‌ارزش می‌کند.

ما از خدا می‌خواهیم در این ماه مبارک رمضان به این مقدار که توانسته‌ایم عرض بندگی کنیم، لطف و عنایتی کند و این جان‌های ما را جان‌های الهی قرار بدهد، گرایش به خدا و آخرت در دل ما پیدا شود، نیت‌های ما را اصلاح کند تا اعمال خود را خالصاً لوجه الله انجام بدهیم. آدمی که این اعمال را انجام می‌دهد و در دنیا نفس می‌زند و قوای بدنیش را صرف می‌کند چرا در راه‌های غیر خدا و فانی باشد؟

﴿مَاعِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَاعِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۱

آنچه نزد شماست فانی می‌شود اما آنچه نزد خداست باقی است.

آنچه تحویل خودتان و مثل خودتان بدهید از بین می‌رود ولی اگر تحویل خدا دادید می‌ماند. آدم نقطه‌ای را در نظر بگیرد که خزائن السموات و الارض آنجاست:

﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

خزانه‌های آسمان و زمین در سیطره خداست.

۱- سوره نحل، آیه ۹۶.

۲- سوره منافقون، آیه ۷.

آنجا را هدف گیری کند، اگر این طور شد آن وقت در دنیا و آخرت زنده می شود.

راز عظمت و جلالت شهدای کربلا

شهدای کربلا علیهم السلام در دنیا و آخرت زنده ماندند. از این گونه کشتارها در دنیا زیاد بوده، کشتارهایی فجیع تر از کشتار کربلا هم بوده اما چطور شده که شهدای کربلا این قدر در دنیا عظمت و رفعت مقام پیدا کرده اند و در دل ها نشسته اند؟! اصلاً اشک چشم مردم و محبت دل های مردم مال آن ها است، آنچه عظمت و جلالت هست مال آن ها است. چرا؟ برای اینکه نیت ها خالص بوده و فقط برای خدا قیام کرده اند، هیچ هدف و چشم داشت مربوط به امور مادی نداشته اند، فقط برای خدا بوده است.

و لذا آقای آنان وقتی ایشان را تربیت می کند چنان پرورش می دهد که زره از بدن بیرون می آورد و با بدن بی زره، مقابل نیزه و شمشیر می رود. یعنی چنان ایمانش به خدا محکم شده، چنان یقینش به خدا و آخرت محکم شده که می خواهد زود این قفس تن را بشکند و مرغ روح از این قفس پرواز کند و به عالم قدس ارتحال پیدا کند.

یاران امام حسین علیه السلام شب عاشورا با هم مزاح

می کردند. یکی از آن ها گفت: آیا الآن وقت مزاح است؟
گفت: بله، همین الآن وقت مزاح است، برای اینکه
فرداشب با روی سفید به پیشگاه مقدّس پروردگار شرفیاب
می شویم، ما فردا شب جشن و سرور داریم. پس لازم است
امشب هم خوشحال باشیم نه این که غمگین باشیم. این
راهی که می رویم راه بهشت و راه سعادت و راه شرفیابی به
لقاء پروردگار است. خوشا به حال آن ها: «هَنِيئًا لِّلْأَرْبَابِ
النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ»^۱.

و لذا وقتی که در مقابل امام حسین علیه السلام جان
می دادند افتخار می کردند. آن مرد، نیزه بر بدنش خورده
بود و در میان خونش دست و پا می زد، رو کرد به سمت
امام حسین علیه السلام عرض کرد: آقا! به وظیفه ام عمل کردم؟ از
من راضی شدید؟ یعنی تمام خوشحالی او این است که
امام حسین علیه السلام از او راضی شود. در لحظه مرگ به فکر
زن و بچه اش نیست. بالاخره آن ها هم زن و بچه داشتند،
تشخیصات دنیایی داشتند، اصلاً در آن موقع به فکر بچه
وزن و خانه نبودند. تمام همّش این است که آقا! از من
راضی شدی یا نه؟ حضرت فرمود: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي

۱- نعمت های صاحبان نعمت ها گوارایشان باد. برقی، المحاسن، جلد ۲، صفحه ۶۵۲.

الْحَجَّةُ؛^۱ بله تو در بهشت پیش روی من خواهی بود. این‌ها
بندگان خالص برای خدا بودند.

به همین علت خدا آنان را بزرگ کرده است. امام
حسین علیه السلام در آن لحظات آخر از آن‌ها قدردانی می‌کند
و به آن اجساد آغشته به خون که روی خاک‌های کربلا
افتاده‌اند؛ جوانان و برادرانش از یک طرف، اعوان و
انصارش از طرف دیگر، خطاب می‌کند:

« يَا أَبْطَالَ الصِّفَا وَيَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي أُنَادِيكُمْ
فَلَا تُجِيبُونِي وَأَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟ أَأَنْتُمْ نِيَامُ أَرْجُوكُمْ تَنْتَبِهُونَ؟ أَمْ
حَالَتْ مَوَدَّتْكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ فَلَا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ التُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا
الْكَرَامُ، وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئِمَةَ »^۲

ای دلاورمردانِ خالص! وای سواران میدان نبرد!
چه شده است شما را صدا می‌زنم ولی پاسخ نمی‌دهید؟
شما را می‌خوانم ولی سخنم را نمی‌شنوید؟ آیا به خواب
رفته‌اید که به بیداری شما امیدوار باشم؟ یا از محبت
امام خود دست کشیده‌اید که او را یاری نمی‌کنید؟ این
بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانتان ناتوان گشته‌اند. از

۱ - ابن نما حلی، منیر الأحزان، صفحه ۶۱.

۲ - حائری، معالی السبطين، صفحه ۴۴۱.

خوابتان برخیزید ای بزرگواران! و طغیانگرانِ پست را از حرم
رسول خدا دور کنید.

این کلمه «یا أَبطالَ الصِّفا» که امام حسین علیه السلام
می فرماید، نشان می دهد که حضرت، مقام آن ها را تجلیل
می کند. ای قهرمانان میدان صدق و صفا و وفا! «یا فُرسانَ
الهیجاء»؛ ای سواران میدان نبرد! چطور شده من شما را
صدا می کنم جوابم را نمی دهید؟ یعنی آیا مصیبت بر
شما نازل شده است؟ آیا اجساد آغشته به خون شما روی
خاک های گرم کربلا افتاده است؟ خبر ندارید که زنان و
دختران من در شُرف اسارت هستند. آیا می توانید برخیزید
و حرم سرای پیغمبر را از دست اعداء نجات دهید؟

والسَّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مرحوم آیت الله ضیاء آبادی رحمته الله در تفسیر آیه دهم
سوره نساء قصّه ای نقل کرده اند که به جهت تناسب آن با
موضوع این جزوه در ادامه عیناً آن را می آوریم:

نیت ظالمانه ی سلطان، موجب سلب نعمت

ستم بر مردم نعمت ها را دگرگون می کند، یک
ملّتی بخواهد نعمت هایش محفوظ بماند باید درین
آنها ظلم نباشد اگر ظلم بود خداوند سلب نعمت می کند.
تغییر نعمت می دهد. گفته اند:

«إِذَا تَغَيَّرَتْ نِيَّةُ السُّلْطَانِ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ»^۱

اگر زمامداری، حاکمی چنانچه نیت ظلم داشته
باشد زمان دگرگون می شود و زندگی مردم به هم می ریزد.
گاهی این مطلب به ذهن آدم سنگین می آید.

«ابن خلکان» که خود مورّخ معتبری است. او
قصّه ی عجیبی نقل می کند. عرض کردم عجیب است

۱. غرر الحکم، ۷۸۴۸.

اما در عین حال از این عجایب فراوان است. او می‌گوید:
 وقتی واعظی می‌خواست ملک‌شاه سلجوقی را موعظه کند
 که او را به راه عدل و داد وارد کند قصّه‌ای برای او گفت.
 گفت: یکی از شاهان گذشته در بیابان از لشکرش
 جدا شد، رفت داخل باغی شد و از باغبان تقاضای آب
 کرد. او نمی‌شناخت که این شاه است. گفت: من تشنه‌ام.
 او رفت ظرفی را از شربت نیشکر پر کرد مخلوط به یخ آورد
 و داد. او وقتی خورد برایش خیلی مطبوع بود. گفت: شما
 این شربت را از چه چیز تهیه می‌کنید؟

گفت: در این باغ، ما نیشکر به عمل می‌آوریم و
 خیلی با برکت است آنها را که می‌فشاریم این شربت از آن
 تولید می‌شود. شاه تعجب کرد که چنین باغ حاصل‌خیزی
 هست. تصمیم گرفت که او را از آن باغ بیرون کند و باغ را
 جزء مزارع سلطنتی قرار بدهد. این فکر در او پیدا شد.
 بعد گفت: یک ظرف دیگر برای من بیاور. او که رفت و
 برگشت خیلی افسرده بود. پیرمرد باغبان افسرده گفت: من
 فکر می‌کنم که سلطانِ زمانِ نیتِ ظلم کرده باشد، حالا او
 را نمی‌شناخت.

شاه گفت: چطور؟ گفت: از آباء و اجداد ما به

ما رسیده است که وقتی سلطان زمان نیت ظلم کند نعمت‌ها دگرگون می‌شود، برکت سلب می‌شود. و من الآن رفتم نیشکر را که فشردم، دیدم خشکیده. با اینکه هیچ سابقه‌ای نداشت که درباغ ما چنین باشد. شاه از شنیدن این حرف تعجب کرد. بعد، از این نیتی که داشت پشیمان شد. نیت خودش را تغییر داد. بعد گفت: حالا برو ببین می‌شود بیاوری یا نه؟ رفت و برگشت گفت: بحمد الله خوب است یعنی نیت سلطان تغییر کرده است.

عرض کردم گاهی پذیرفتن اینها به نظر ما سنگین می‌آید. ولی دنیا عجایب فراوان دارد.

